وکیل مدافع
تیشه
ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم | ۳
چهارشنبه ۵ مهر ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۳۲

خاطره

خیانت قتل عذاب وجدان



رازگشایی از قتل مردی که قربانی خیانت و توطئه همسرش شده بود، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است

گاهی اوقات عذاب وجدان به قدری به جان متهمان می‌افتد که درنهایت باعث می‌شود به جرم خود اعتراف کنند. از نظر من، وجدان تنها چیزی است که انسان حریفش نمی‌شود. سال‌ها قبل بود که مامور جوانی از یکی از بیمارستان‌ها تماس گرفت و موضوع عجیبی را مطرح کرد: مامور حراست بیمارستان هستم و چند ساعت قبل زن جوانی را برای درمان به بیمارستان منتقل کردند. زن جوان به‌شدت کتک خورده بود به‌طوری که هذیان می‌گفت و هوشیاری‌اش خیلی پایین بود. من در حال بررسی موضوع و در کنار تخت زن جوان بودم، ناخودآگاه به خاطر نزدیکی‌ام با مصدوم، صدایش را می‌شنیدم. از هذیان‌هایش این‌طور فهمیدم که از موضوعی به‌شدت ناراحت است. آن‌قدر که نمی‌توانست خودش را ببخشد. زن جوان مدام زمزمه می‌کند کاش امیر را نکشته بودیم، امیر مرا ببخش که زندگی‌ات را گرفتم. امیر مرا ببخش.

درگیری خانوادگی

باتوجه به اظهارات مامور حراست بیمارستان بلافاصله به همراه افسر تحقیق کشیک راهی بیمارستان شدم. گرچه احتمال داشت زن جوان به نام فرنگیس دچار هذیان شده و از توهمات خود حرف می‌زد اما این احتمال هم بود که وجدانش به حرف آمده باشد. چند ساعتی صبر کردم تا وضعیت جسمی زن جوان بهتر شد و او به‌هوش آمد.

فرنگیس را همسرش به بیمارستان رسانده بود؛ مردی قوی هیکل و بلند قامت که در تمام مدتی که در مقابلم قرار گرفت و حرف می‌زد، سعی می‌کرد به چهره‌ام نگاه نکند. هومن که به‌شدت سعی می‌کند، نگاهش را از من بدزدد در رابطه با وضعیت همسرش گفت: فرنگیس، زن خوبی است اما شکاک است. مدام مراچک می‌کند که کجا می‌روم و چکار می‌کنم. کافی است یک ساعت دیرتر به خانه بیایم، خانه را جهنم می‌کند که کجا بوده‌ام. خب انسان تا یک حد تحمل می‌کند، چقدر می‌تواند سرکوفت و تهمت بشنود، دست خودم نبود. کتکش زدم و به خودم که آمدم و حالش را که وخیم دیدم، فورا او را به بیمارستان رساندم. من عاشق فرنگیس هستم و حاضر نیستم یک ثانیه ناراحت شود اما چه کنم که از نیش زبانش دلم به درد می‌آید و ناخواسته دست روی او بلند می‌کنم. از هومن سوالی درباره امیر نپرسیدم، بعد از صحبت با او سراغ فرنگیس رفتم و به او گفتم: بهتر است حرف بزنی تا از عذاب وجدانی که به جانت افتاده، نجات پیدا کنی.

اعتراف به جنایت

فرنگیس همان‌طور که روی تخت دراز کشیده بود، نگاهی به من انداخت، اشک در چشم‌هایش حلقه زد و با بغضی که در گلویش بود، گفت: آقای بازپرس خسته شده‌ام، دیگر جان مخفیکاری ندارم. فکر نمی‌کردم که با یک قتل آن‌قدر سنگین باشد اما وقتی قتلی را مرتکب می‌شوی، باید بدانی که تا آخر عمرت جسد را روی شانه‌هایت حمل می‌کنی و درنهایت یک جا کم می‌آوری. من فکر می‌کردم خیلی زرنگ هستم و هیچ وقت راز قتل برملا نخواهد شد اما با تمام زرنگی، حریف این بار سنگین نشدم.

این‌بار نگاهش را از من دزدید و به سمت پنجره اتاقش گرفت و همان‌طور افرادی را که در محوطه بیمارستان در حال رفت و آمد بودند، نگاه می‌کرد، ادامه داد: خیلی کم سن و سال بودم که مرا به یک مرد بازاری شوهر دادند. مردی خوش تیپ و پولدار به نام امیر، هر چه از خوبی‌های او بگویم، کم گفته‌ام. امیر نه فقط ثروتمند و پولدار بود، بلکه اخلاقش هم خوب بود. از آن خارج رفته‌هایی که کلی آدم در زندگی‌اش دیده بود و زمانی که برای دیدن پدر و مادرش آمده بود، مرا در راه مدرسه دیده و یک دل نه صد دل عاشقم شده بود. هر قدر امیر مرد خوبی بود، من بد بودم. یک همکلاسی داشتم که مدام زیر گوشم می‌خواند چرا باید با مردی زندگی کنی که چند سال از خودم بزرگ‌تر است. تو زن یک پیرمرد شده‌ای. چرا باید با مردی زندگی کنی که سن و سال بابایت را دارد. آن موقع‌ها به دوستم حق می‌دادم اما حالا به حماقتم، غبطه می‌خورم.

درنهایت دوستم به نام مهری مرا با هومن آشنا کرد. پسر جوان و بلند قامت اما هرگز به خوش تیپی امیر نمی‌رسید. امیر واقعا هم منش و خلق و خوی خوبی داشت و هم خوش تیپ بود. جناب بازپرس! به معنای کلمه مرد بود. خلاصه با هومن آشنا شدم. من که چند سالی را با مردی زندگی کرده بودم که به قول مهری جای پدرم بود، حالا با مردی دوست شده بودم که هم سن و سال خودم بود و این موضوع باعث شد دلباخته هومن شوم.

نقشه جنایت

زن جوان گفت: برای این‌که امیر را به تنگ بیاورم تا مرا طلاق بدهد هر کاری کردم. هر روز یک سرویس طلا و یک خودروی مدل بالا می‌خواستم و امیر هم برایم تهیه می‌کرد. مهریه‌ام را اجرا گذاشتم و او تمام و کمال مهریه را پرداخت کرد. در برابر بهانه‌های من، امیر صبورانه هر چه می‌خواستم انجام می‌داد. درنهایت به این نتیجه رسیدیم که او را بکشیم. ایده قتل را هومن مطرح کرد و من هم که در دلم بارها این نقشه را کشیده بودم و امیر را کشته بودم، از پیشنهادش استقبال کردم. یک روز که با امیر در خیابان راه می‌رفتیم، در یک لحظه او را به سمت خیابان هل دادم و امیر با خودرویی تصادف کرد. در این تصادف امیر جانش را از دست داد و راننده مقصر شناخته شد. او محکوم به پرداخت دیه شد و با مرگ امیر و بعد از مدتی هومن به خواستگاری‌ام آمد و با او ازدواج کردم.

او ادامه داد: درست بود که من به خواسته دلم رسیده بودم اما عذاب وجدان لحظه‌ای رهایم نکرد. من هومن را عامل این جنایت می‌دیدم و مدام سر این موضوع با هم اختلاف داشتیم. کوچک‌ترین اتفاقی مرا یاد امیر می‌انداخت، درست بود که هومن سنش خیلی کمتر از امیر بود اما واقعا از نظر اخلاقی هرگز به پای او نمی‌رسید. از طرفی درد بزرگی بود که با ثروت امیر، من و هومن زندگی می‌کردیم.

تمام اینها باعث شد که مدام با هومن دعوا کنم و او هم مرا به باد کتک می‌گرفت. فرنگیس نگاهش را از پنجره گرفت و به من انداخت و گفت: حالا فکر می‌کنم هیچ چیزی روی شانه‌هایم نیست. نمی‌دانید که در این مدت چقدر عذاب کشیدم. نمی‌دانید که چقدر خودم را مدیون مردی می‌دانم که همه چیز به من داد و من ناجوانمردانه او را به قتل رساندم.

با اعتراف فرنگیس، شوهرش نیز بازداشت شد و راز تصادفی که به نظر می‌رسید یک حادثه باشد، برملا شد.

چگونه حضانت فرزند از پدر و مادر گرفته می‌شود؟

زمانی که بحث موانع حضانت مطرح می‌شود، منظور مواردی است که در صورت ایجاد خلل در یکی از شرایط دارنده حضانت، عدم مواظبت از کودک یا ناتوانی در انجام دادن وظایف، حضانت به‌کلی از پدر یا مادر حضانت‌کننده سلب می‌شود و به دیگری واگذار خواهد شد. براساس ماده ۱۱۷۵ قانون مدنی: «طفل را نمی‌توان از ابوین یا از پدر و یا از مادری که حضانت با اوست گرفت؛ مگر در صورت وجود علت قانونی»؛ لذا با بروز یکی از موانع حضانت، حضانت از پدر یا مادر دارنده حق اولویت سلب شده و به دیگری منتقل می‌شود و در صورت فوت یا عدم صلاحیت وی، مطابق قواعد واگذاری حضانت مذکور عمل می‌شود.

یکی دیگر از موانع حضانت براساس فقه، فسق یا انحطاط اخلاقی والدین است. در همین راستا ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی چنین مقرر می‌دارد: «هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضایی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند.» در ادامه این ماده نیز مصادیقی از انحطاط اخلاقی والدین آورده شده است که عبارتند از:

۱. اعتیاد زیان‌آور به الکل، مواد مخدر و قمار؛ ۲. اشتهار به فساد اخلاق و فحشا؛ ۳. ابتلا به بیماری‌های روانی با تشخیص پزشکی قانونی؛ ۴. سوءاستفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضداخلاقی مانند فساد و فحشا، تکدی‌گری و قاچاق؛ ۵. تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف. از دیگر موانع حق حضانت، می‌توان به جنون یا دیوانه بودن والدین اشاره نمود. در ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی صرفا به جنون مادر به عنوان مانع حضانت اشاره شده است. اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست مبتلا به جنون شود، حق حضانت با پدر خواهد بود.

اکثر فقهای شیعه بر این باورند که کافر نمی‌تواند حضانت طفل مسلمان را برعهده داشته باشد، هرچند مادر او باشد. البته در حقوق ایران قانونگذار به مانع شرط اسلام برای دارنده حضانت اشاره‌ای نکرده است؛ اما این موضوع را می‌توان به طور غیرمستقیم از همچون ماده ۱۱۹۲ قانون مدنی و اصل ۱۶۷ قانون اساسی قائل به این مطلب بود که کفر والدین مانع از حضانت است.

براساس قانون مدنی، یکی دیگر از موانع اجرای حق حضانت که خاص مادر است، ازدواج مجدد مادر است؛ لذا در صورتی که مادر در حین به عهده داشتن حضانت کودک به دیگری شوهر کند، حضانت وی قابل سلب شدن است. به موجب ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی، «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست، مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند، حق حضانت با پدر خواهد بود».